

مرجئه و نشر اسلام

حسین مفتخری

دانشگاه تربیت معلّم تهران

چکیده:

مرجئه یکی از نخستین جریانهای فکری - سیاسی جهان اسلام به شمار می رود. تا کنون اغلب مطالعات انجام شده در باره این فرقه، معطوف به همسویی آنان با امویان بوده است. مقاله حاضر از منظری متفاوت به مرجئه و نقش آنان به عنوان یکی از عوامل مؤثر در انتشار اسلام در میان گروهی از اهل ذمه می پردازد و نشان می دهد که بعضی از اینان در دفاع از نومسلمانان حتی رودرروی عمال اموی ایستاده و دست به شورشهایی نیز زده اند.

کلیدواژه ها: ایمان، اسلام، اهل ذمه، جزیه، نشر اسلام

مقدمه:

مرجئه به عنوان یکی از اولین جریانهای مذهبی، سیاسی جهان اسلام نقش محسوسی در گسترش دین اسلام و توسعه دامنه آن در مناطق مفتوحه از جمله ایران ایفاء کرده، و در این مسیر تا آنجا پیش رفتند که بخشی از آنها ناخواسته رودرروی امویان قرار گرفتند. اما تا کنون تحقیقات انجام شده در باره این گرایش بیشتر به جوانب منفی تفکّر «مرجئه» در توجیه حکومت اموی از طریق دعوت به سکوت و سازش، تسلیم در برابر وضع موجود، ترویج روحیه مدارا، اباحه گری و ... معطوف بوده و بسیاری از محققان بر همبستگی و همسازی و همسویی میان ایشان و امویان تأکید کرده اند (برای نمونه، نک:

گلدزیهر، ۱۶۶؛ گیب، ۱۳۰؛ وات، ۴۹؛ فرای، ۴۱؛ پطروشفسکی، ۲۱۴؛ زرین کوب، ۱۶۳؛ جعفری، ۳۰۴). به نظر می‌رسد که عملکرد دوگانه «مرجنه» در تاریخ و به تبع آن داوری دو سویه راجع به ایشان به ماهیت دوپهلوی کلمه «ارجاء» و تعریف خاص آنان از ایمان، یعنی دو رکن اصلی تفکر «مرجنه» بازمی‌گردد. از همین روی اصطلاح «مرجنه» برای طیفی از جریانهای گوناگون فکری و سیاسی و گاه متضاد و حتی در مورد «خوارج» (اشعری، ۶۴) و «شیعه» (جعفریان، ۱۴۲) نیز بکار رفته و این امر محققان را دچار مشکل ساخته است. شاید نقطه اشتراک همه این تفکرات منسوب به مرجنه در تعریف مشترک و البته ظاهری آنها از ایمان و نیز کاربرد مفهوم «ارجاء» نهفته باشد، اگرچه هریک از این جریانها مراد خویش را از این دو اصطلاح طلب می‌کرده‌اند.

اعتقاد به ارجاء و پی آمدهای اجتماعی آن

از یک سوی معانی مختلف «ارجاء» از جمله امیدوار ساختن گنهکاران یا به تأخیر انداختن داوری می‌توانست بنوعی به امیدوارنمودن گناهکاران و تطهیر ظالمان و سکوت جامعه در مقابل ایشان بیانجامد^(۱) و در نهایت ترویج اباحه و لاابالیگری را به همسراه آورد، که البته مهمترین پیامد اجتماعی چنین اندیشه‌ای، خارج ساختن مردم از صحنه و ایجاد انفعال سیاسی و آماده کردن جامعه برای پذیرش هر حکومتی ولو ظالم و ستمگر بود. این دیدگاه که سرنوشت آینده آن جهانی مردمی را که ایمان آورده‌اند، نمی‌توان پیشاپیش معین کرد، منتج به این شد که «امویان مسلمان حقیقی و اهل قبله هستند» (گلدزیهر، ۱۶۵) و لذا «قیام علیه ایشان مشروع نیست» (وات، ۴۹). اما از سوی دیگر استناد به «ارجاء» نتایجی متفاوت با نتایج فوق نیز به دنبال داشت که گاه به رویارویی ایشان و امویان می‌انجامید. در برداشت اول اندیشه و رفتار سیاسی «مرجنه» درست در نقطه مقابل خوارج قرار داشت که اتفاقاً زمینه‌های سیاسی، اجتماعی ظهور هر دو نیز تا حد زیادی یکسان و مشترک بود. بحران سیاسی پس از قتل «عثمان» و درگیری‌های داخلی جامعه مسلمانان، به بن‌بست رسیدن و یأس آرمان خواهان و ایجاد

۱- نوبختی مرجنه را توده مردم و قومی فرومایه که از پیروان پادشاهان و حکام غالب وقت به شمار

می‌رفتند، معرفی می‌کند. (نوبختی، ۶؛ نیز: اشعری قمی، ۵)

شبهه پیرامون حق یا باطل بودن یکی از دو جناح « علی » (ع) و « عثمان » و ... منجر به ظهور این دو تفکر متضاد شد. در حالیکه اندیشه افراطی خوارج در نهایت، حکم تکفیر هر دو جناح را صادر کرد، مرجئه اولیه در یک اقدام انفعالی و به این دلیل که آگاهی از عقیده باطنی اشخاص ممکن نیست، مؤمن و مصیب بودن هر دو را مُهر تأیید نهاد یا دست کم قضاوت نهایی در این مورد را به خداوند واگذار کرد. ظاهراً اولین بنیان « مرجئه » و از جمله « حسن بن محمد بن حنفیه » که اول کسی بود که به « ارجاء » قائل شد (ابن رسته، ۱۷۹)، منظورشان از « ارجاء » همان مفهوم فوق‌الذکر بود، نه آنکه عمل را از ایمان مؤخر بدانند (شهرستانی، ۱/ ۲۲۸) و با اینکه احتمالاً این اقدام مسالمت‌جویانه « مرجئه » در جهت احیای اتحاد از دست رفته امت اسلامی و جلوگیری از جنگهای داخلی و خونریزی بیشتر میان مسلمین (مکدرموت، ۲/ ۳۱۰) و نیز جهت وحدت عناصر مؤمن در مقابل بنی‌امیه آغاز شده بود، نتایجی منفی نیز به بار آورد. تا آنجا که در ادوار بعد با تمسک به همین اندیشه و بدنبال آن اصالت قائل شدن برای ایمان منهای عمل، در برخی مواضع نه تنها به نزدیکی و حمایت برخی از طرفداران « مرجئه » به بنی‌امیه منجر می‌شد بلکه می‌توانست ایشان را به بازوهای ایدئولوژیک امویان مبدل سازد و رویاروی جریانهای ضدّ اموی قرار دهد. اینکه در کوفه، کانون ضدّ اموی، « مرجئه » بیش از جاهای دیگر از وفاداران حکومت اموی به حساب می‌آمدند (رضازاده، ۱۵۶)، شاید واکنشی بود در مقابل اندیشه‌های شیعیان کوفه که بهرحال نظر مساعدی نسبت به « عثمان » نداشتند. « مرجئه » اولیه که با پرهیز از قضاوت در مورد دو جبهه علوی و عثمانی و به تأخیر انداختن حکم در باره « علی » (ع) و « عثمان » اعلام موجودیت کرده بودند، به مرور توجه کلامی مناسبی نیز در تأیید سکوت و خاموشی خود به کار بستند که همانا به تعریف خاص ایشان از ایمان یعنی نقطه ثقل تفکر مرجئی منتهی شد. در حالیکه خوارج عمل را رکن اصلی ایمان می‌دانستند « مرجئه » تعریفی بسیار آسانتر ارائه می‌دادند که ایمان را از عمل تفکیک و فقط تا حدّ اقرار زبانی محدود می‌ساخت. این تعریف خاص از ایمان اختلافات دیگری از جمله در مورد دارالکفر و دارالایمان، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر، امامت، قیام بالسیف و ... را نیز بدنبال داشت که در مجموع « خوارج » و « مرجئه » را بعنوان مظهر و نماینده دو برداشت افراطی و تفریطی از اسلام معرفی می‌کرد. به همان اندازه که « خوارج » روح خشنی از اسلام را تبلیغ می‌کردند « مرجئه » سخنگوی

تفکر مسالمت جو و نرمخوی جریان اسلامی بودند. با اینکه اندیشه «مرجئه» در جدایی ایمان از عمل می‌توانست پی‌آمدهای سیاسی، اجتماعی همچون تطهیر فاسقین، رشد اباحه‌گری و در مجموع تثبیت حکومت امویان را به‌مراه داشته باشد، چنانکه گذشت نتیجه متفاوت دیگری نیز که موضوع بحث حاضر است در برداشت، که گاه ایشان را به تقابل با امویان وامی‌داشت، چنانکه در یک رسالهٔ مربوط به قرن اول هجری از «سلیم بن ذکوان اباضی»، «مرجئه» مخالفان سرسخت امویان و دشمن عوامل بیداد وصف شده‌اند (پیشین / ۱۳۹).

قتل بسیاری از «مرجئه» اعم از «مرجئه قدریه» و یا حتی «جبریه» توسط حکام اموی (برای نمونه، نک: بغدادی، ۲۱۲؛ عطوان، صفحات مختلف؛ جعفریان، ۱۴۹) و حضور مؤثر برخی از ایشان در قیامهای ضد اموی همچون قیام «ابن اشعث» (الحمیری، ۲۰۴)، «یزید بن مهلب» (طبری، ۳/۶۰۷) «زید بن علی (ع)» (الحمیری، ۱۸۶) و نیز ترتیب دادن شورش گسترده از نومسلمانان در خراسان به رهبری «حارث بن سریج» (نک: ادامهٔ مقاله) نه تنها اشکالات جدی بر نظریهٔ همدستی همهٔ «مرجئه» با امویان وارد می‌سازد، بلکه سیمای دیگری از ایشان ترسیم می‌کند که دقیقاً ریشه در همان تعریف ایشان از ایمان دارد. دارالایمان یا دایرهٔ شمول اسلام از نظر «مرجئه» بسیار فراختر از محدودهٔ تنگ دیدگاههای عرب‌گرایانهٔ امویان که اسلام را عملاً منحصر در اعراب می‌دید - و نیز در تقابل با «خارجیان» قرار داشت که دارالایمان را به اردوگاههای منزوی و دورافتادهٔ خود محدود کرده و «در تصوراتی مرکب از قدیسین بودند» (وات، ۵۰). یکی از مهمترین دلایلی که پاره‌ای از «مرجئه» را به رویارویی با امویان وامی‌داشت، علاوه بر افراط امویان در سبِّ علی (ع)، تلقی ایشان از تعریف مسلمان بود. در شرایطی که امویان بخاطر کاهش درآمدهای مالیاتی ناشی از فرار روستاییان به شهرها و معاف‌گشتن نومسلمانان از پرداخت جزیه، به بهانه‌های گوناگون مسلمانی آنان را زیر سؤال برده به اخذ جزیه از ایشان مبادرت می‌کردند (طبری، ۳/۵۹۲ و ۴/۲۹)، «مرجئه» به حمایت و تأیید هر کس که به هر دلیل حتی به ظاهر اسلام می‌آورد، مبادرت می‌کردند و خواهان استفادهٔ ایشان از حقوق یک فرد مسلمان و از جمله معافیت از جزیه بودند. شیوخ و مؤمنین «مرجئه» که ایمان را اقرار به خدا و رسول او، و کفر را منحصر در خدانشناسی و عبادت را به ایمان و معرفت خدا، محدود ساخته و حتی برخی از ایشان

نماز را عبادت تلقی نمی‌کردند، و بالاتر از آن می‌گفتند هرگاه آدمی به معرفت خدا رسد و بعداً با زبان به انکار او پردازد کافر نشود (اشعری، ۶۹-۷۸)، چگونه می‌توانستند شاهد برخورد خشن و سرکوبگرانه امویان با نومسلمانانی باشند که ظاهراً بدلیل مختون نبودن اما در واقع بواسطه بیم از کاهش درآمد بیت‌المال در جرگه مسلمانانی پذیرفته نمی‌شدند (طبری، ۳ / ۵۹۲).

حضور برخی «مرجئه» در کنار «ابن اشعث» و در برابر «حجاج» علاوه بر مخالفت با وی در سب علی (ع) در راستای مقابله با سیاستهای غیرانسانی «حجاج» با موالی و نومسلمانان قابل توجیه است. به روایت طبری شمار کثیری از ذمیان تازه مسلمان در بصره که از رنج و محنت «حجاج» به تنگ آمده و به دستور وی مجبور به ترک خانه و کاشانه خود در شهرها و بازگشت به روستاهای خود و پرداخت مجدد جزیه و خراج شده بودند و نمی‌دانستند به کجا پناه برند، در شهر تجمع کرده به گریه و زاری پرداخته و ندای «وامحمدا» سر داده بودند، که «ابن اشعث» از راه رسید و نومسلمانان به اتفاق «قاریان» و سایر مردم با وی بیعت کردند با این شرط که با حجاج نبردارند (طبری، ۳ / ۵۰۳). اطلاع داریم که برخی از این قاریان که به نفع نومسلمانان قیام کردند از «مرجئه» بوده‌اند (ابن سعد، ۶ / ۲۹۳). موضوع دیگری که «مرجئه» را در مخالفت با حجاج سرسخت‌تر کرد، دشمنی ویژه اوبای علی (ع) و خصوصاً سب و لعن وی بود که این با دیدگاه رسمی «مرجئه» پیرامون «علی (ع)» و «عثمان» در تضاد بود.

هرچند حضور «مرجئه» در این قیام به تضاد عمل و اندیشه بعضی از آنان انجامید که «قیام بالسیف را نفی می‌کردند» (مکدموت، ۳۱۰؛ شریف، ۲ / ۱۱۵) تا آنجا که حتی به کناره‌گیری برخی از ایشان از این گروه منجر شد (اصفهانی، ۹ / ۱۳۹)، سرانجام نیز به ظهور جناحی از «مرجئه» انجامید که در طول حکومت اموی در کنار نومسلمانان و در جهت احقاق حقوق ایشان و تشویق اهل ذمه به مسلمانی، حتی به رویارویی با بنی‌امیه پرداختند.

تساهل مذهبی «مرجئه» و استقبال ذمیان از آن

تعریفی که «مرجئه» از ایمان ارائه می‌دادند و ایمان و اسلام را یکسان قلمداد می‌کردند، می‌توانست سبب روی آوردن ذمیان به آئین مسلمانی باشد. اصولاً اسلام

مرجئی بسیار سهل و آسان و فارغ از مشقت و بقولی مذهب سواد اعظم بود (اشعری قمی، ۵)؛ مثلاً در حالیکه خوارج با تکیه بر اصل «وعید» بیشتر بر جنبه‌های غضب و خشم خداوندی در کیفر گناهکاران تأکید می‌کردند، «مرجئه» با استناد به «وعود» (اشعری، ۷۶) بر لطف و کرم و رحمت الهی تأکید ورزیده، تخم امید به بخشایش را در دل خطاکاران بارور می‌ساختند و جهنم را خاص مشرکان می‌دانستند و برای همه امید آرمزش داشتند و می‌گفتند هیچ کس از اهل قبله درون آتش نرود و خداوند موحد را عذاب نکند (اشعری ۸-۷۴؛ شهرستانی، ۱/ ۲۲۸؛ نوبختی، ۶). نیز در حالیکه جمیع فرق با استناد به حدیث پیامبر (ص) تنها یک فرقه از هفتاد و سه فرقه امت اسلامی را مستحق بهشت و رستگاری می‌دانستند، «مرجئه» این سخن را چنین تفسیر می‌کردند که پیغمبر گفته است: امت من بر هفتاد و سه گروه تقسیم شوند، هفتاد و دو گروه بهشتی باشند و یک گروه دوزخی (مقدسی، ۳۹). بتدریج آموزه‌های اعتقادی «مرجئه» در نفی خرد (اشعری، ۶۶) و تنزل مقام عمل و طاعت و توجه افزونتر به معرفت، محبت و اخلاص (شهرستانی، ۱/ ۲۲۳؛ بغدادی، ۲۱۱)، به برداشتهای گنوسیستی از اسلام می‌انجامید که اذهان ایرانیان با آن آشنایی داشت. این دیدگاه که هرگاه آدمی به معرفت خدا رسد و بعداً با زبان به انکار او پردازد کافر نشود (اشعری، ۶۹)، «مرجئه» را «به سوی یک تصوف پیشرفته و شدید هدایت می‌کرد که از جنبه روش و سیاست تصوف مآبانه خویش در انجام عبادات و سعت عمل داشت» (دایرةالمعارف مختصر اسلام، ذیل مرجئه) (۱). اصالت نیت و عقیده و ناچیز شمرده شدن گفتار و کردار نزد مرجئه (مقدسی، ۳۸) بازمینه‌های فکری اندیشمندان گنوسیست ایرانی که اندیشه «الاعمال بالنیات» (پاکی کار دل است نه کار اندام) را شعار خود ساخته تکفیر انسان مسلمان را بدلیل گناه کردن زشت می‌شمردند (رضازاده، ۱۴۷؛ منزوی ۱۳-۸)، هماهنگی داشت از این رو، بسیاری از شیوخ و علمای «مرجئه» از موالی و عمدتاً ایرانی بودند (نک: جعفریان، ۵۵).

طبیعی است که این‌گونه تلقی تسامح آمیز از دین برای برخی ذمیان که صرفاً نه بدلائیل اعتقادی بلکه بیشتر بدلائیل اجتماعی تغییر کیش می‌دادند مطبوع‌تر و قابل قبول‌تر باشد. زیرا اصولاً بسیاری از ذمیان از آنرو به آسانی به اسلام می‌گرویدند، که از دینی

بایند آداب و تشریفات پیچیده (مثلاً زردشتی) به دینی آسانگیر و دربند ظاهر، وارد می‌شوند؛ دینی که برای پذیرش آن فقط اعتراف و اقرار به شهادتین کافی بود. با قبول اسلام مرجئی ذمیان می‌توانستند به آسانی و بدون تحمل مصائب گوناگون در جرگه مسلمانی وارد شده و از مزایایی که پیام اسلامی به آنها بشارت و وعده داده بود برخوردار شوند. بنابر پاره‌ای شواهد اندیشه‌های مرجئی مورد استقبال بقایای مزدکیان و خرمدینان دوره اسلامی نیز قرار گرفت زیرا می‌توانستند در پوشش اسلام ظاهری موجودیت خود را حفظ کنند.^(۱)

بتدریج و در گذر زمان «مرجئه» پذیرش خدای یگانه را اساس مسلمانی دانسته همه فرایض را رها کردند. صفت مشخص ایشان تحقیر عمل (کار اندام) بود (گلدزیهر، ۲۴۷ حواشی مترجم). با توضیحات فوق جای تعجب نیست که «مقدسی» شاهد گره خوردن آمال خرمدینان دماوند با اسلام تسامح و تساهل‌آمیز مرجئی باشد. روشن است که تفسیری اینگونه از اسلام که در نهایت به نفی تشریح می‌انجامید نه فقط برای عامه بلکه برای بزرگان و اشراف ایرانی که به هر طریق ممکن خواهان حفظ و ارتقاء موقعیت اجتماعی خود در چهارچوب نظم حاکم بودند نیز بکار می‌آمد. مسالمت‌جویی و روحیه مدارای اغلب «مرجئه» در مورد نزاعهای فرقه‌ای موجود در جامعه اسلامی که «حتی خواندن نماز پشت سر امام مرتکب گناه کبیره را نیز صحیح و درست می‌دانست» (دائرةالمعارف مختصر اسلام)، ذیل مرجئه) و نیز تفکر سیاسی برخی از ایشان مبنی بر لزوم اطاعت از حاکم (مشکور، ۷۲؛ شریف، ۱۱۵/۲) می‌توانست با استقبال نومسلمانانی مواجه شود که به هر دلیل نمی‌خواستند خود را وارد درگیریهای داخلی اعراب نمایند و طالب نوعی یکپارچگی در جهان اسلام بودند تا در پناه آن زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای داشته باشند.

۲. از جمله «مقدسی» ضمن توصیف کوههای خرمدینان در دماوند می‌گوید: ایشان گروهی بیگمان از مرجیانند. غسل از جنابت نمی‌کنند، در دیه‌هاشان مسجد ندیدم، با ایشان مناظره کرده‌گفتم: با این مذهب که شما دارید چگونه مسلمانان به جنگ شما نمی‌آیند؟ ایشان گفتند مگر ما موحد نیستیم؟ گفتیم چگونه در حالیکه فرایض را ترک کرده و شریعت را تعطیل نموده‌اید. گفتند ما همه ساله اموال بسیار به سلطان می‌دهیم (مقدسی، ۹-۳۹۸).

مرجئه و دعوت اسلامی در خراسان

به نوشته «ابن عساکر» تفکر مرجئی اول بار پس از قتل «عثمان» در میان مجاهدان بازگشته از فتوحات به مدینه همزمان با حیرت و سردرگمی ایشان در حق و باطل بودن یکی از دو جبهه «علی» (ع) و «عثمان» نمودار شد (تاریخ دمشق، به نقل از، عطوان، ۲۳). این گروه که خواستار پرهیز از درگیریهای داخلی امت اسلامی بودند و جنگ با کفار و حضور در کارزارهای فتوحات اسلامی را بیشتر مرضی خاطر خداوند می دانستند تا نبرد با مسلمانان را؛ چراکه از نظر ایشان نبرد در مرزها بدون شک و شبهه جهاد در راه خدا بود و دغدغه حق و باطل آنها را رنج نمی داد، بدین سان، به اتفاق برخی از قبایل عرب مهاجر به مناطق سرحدی از جمله خراسان و ماورالنهر، تفکر مرجئی را با خود به این نواحی ارمغان بردند و چون از نظر «مرجئه»، «همه مسلمانان برادر دینی هستند اعم از عرب یا نومسلمان» (فلوتن، ۷۳) این اندیشه در آنجا با آمال و خواسته های نومسلمانان و اهل ذمه که همانا «تأویل احکام شریعت و تفسیر دین به آسانترین راه بود» (پیشین، ۶۳) همساز گشت. از این رو تفکر مرجئه در آن سامان نقش مهمی در سازش بین مصالح متعارض میان اعراب و سایر مسلمین ایفاء نمود و خراسان را به بزرگترین مرکز فرقه «مرجئه جبریه» در عصر اموی تبدیل کرد (عطوان، ۱۱۱). در منابع تاریخی از افراد زیادی از «مرجئه» که خراسانی یا منسوب به خراسان بودند و یا در آنجا اقامت داشتند نام برده شده است (جعفریان، ۱۹۰). از جمله بواسطه کثرت وجود مرجیان در بلخ آنجا را «مرجیاباد» می گفتند (بلخی، ۲۸). ابوالفرج اصفهانی گزارشی از وجود مناظرات میان خوارج و مرجئه در خراسان ارائه می دهد (۱۴ / ۲۶۹)، و بدون تردید یکی از دلایل عدم انتشار تفکر خارجی در خراسان برخلاف سیستان، علاوه بر محبوبیت علویان می تواند ناشی از نفوذ گسترده مرجئه در آنجا باشد. اما همانگونه که گذشت حضور مرجئه در خراسان بیشتر ناشی از شرکت ایشان در فتوحات سرحدی و انتشار اسلام در آن نواحی است تا آنجا که دو تن از معروفترین ایشان در خراسان «ثابت قطنه» و «حارث بن سریج» از فرماندهان معروف اموی در فتوحات بودند. «ثابت» در نهایت روابطش با امویان تیره شد و بهمین لحاظ به قیام «یزید بن مهلب» (۱۰۲ هـ.) پیوست و سپس در دفاع از نومسلمانان رودروی «اشرس»، حاکم اموی خراسان قرار گرفت و مدتی توسط وی زندانی شد و سرانجام ترجیح داد در کارزار فتوحات کشته شود تا آنکه اسیر گردد و با فدیه بنی امیه آزاد

گردد (نک: طبری، ۴/ ۲۸؛ اصفهانی، ۱۲/ ۲۶۳).

در واقع مرجیان فتوحات را جدای از حکومت می‌نگریستند، یعنی در نزد ایشان مصالح امت و دولت دو مقوله جداگانه بود. علاوه بر فتوحات گسترش افکار مرجئه در خراسان با رواج مکتب ابوحنیفه در آن سامان توأم بوده تا آنجا که گفته‌اند: ابوحنیفه «پیشوای بلامنازع روحانی و شاید هم سیاسی «مرجئه» در سرزمینهای شرق قلمرو خلافت بوده است» (رضازاده، ۱۵۸). از این رو از ابتدای قرن دوم هجری و همزمان با آغاز حرکت اصلاحی نومسلمانان شاهد همراهی مرجئه «با ایشان و راهبری قیام توسط سرشناسان مرجئی هستیم. جنبش نومسلمانان خراسان در اعتراض به وضع نامساعد سیاسی اجتماعی و رفتار تبعیض‌آمیز اموی که از ابتدای قرن دوم هجری و با استفاده از فضای باز سیاسی ایجاد شده در اصلاحات «عمر بن عبدالعزیز» آغاز شده بود روز به روز گسترش بیشتری می‌یافت (طبری، ۳/ ۵۹۲). گزارشهایی از مذاکره بعضی شیخوخ «مرجئه» با «عمر دوم» در مسأله ایمان ثبت شده که ظاهراً عمر با ایشان همساز گشته بوده است (ابن سعد، ۶/ ۳۱۳). شاید منع سب «علی» (ع) نیز نتیجه عملی این مذاکرات بوده باشد. از طرفی سخنگوی نومسلمانان خراسان به دربار «عمر دوم» جهت بازگویی وضعیت نامساعدشان «ابوالصیداء» بود که بعدها در سال ۱۱۰ ه. قیام مرجئه را به نفع نومسلمانان هدایت کرد (طبری، ۳/ ۵۹۲ و ۴/ ۲۸) و پس از مرگ وی یارانش به قیام «حارث بن سریج» که او نیز مرجئی بود پیوستند. اما دقیقاً روشن نیست که اهتمام خلیفه «عمر دوم» در دعوت اهل ذمه خراسان در گروش به اسلام با شرط معافیت از جزیه، ارتباطی با مذاکرات وی با مرجئه داشته است یا نه؟ ولی بهر حال از این زمان حضور «مرجئه» در دعوت اسلامی بطور محسوسی مشهود است. هرچند با سقوط عمر اصلاحات وی از جمله جایگزینی دعوت اسلامی بجای فتوحات نیز متوقف شد، اما در حوالی سال ۱۱۰ ه. دعوت اسلامی شروعی دوباره یافت. در رأس این حرکت تبلیغی دو نفر از «مرجئه» به نامهای «ابوالصیداء» و «ثابت قطنه» قرار داشتند که هر دو نیز از موالی بودند. این دو به اتفاق جمعی دیگر از طرف حاکم اموی خراسان «اشرس» مأمور تبلیغ اسلام در ماوراءالنهر شدند، با این شرط که هر کس مسلمان شد از پرداخت جزیه معاف شود، اما استقبال گسترده «سغدیان» از این پیشنهاد که منجر به کاهش درآمد امویان شد تغییر رویه حاکم اموی را در پی داشت. وی در مرحله اول دستور داد «هرکس ختنه کرده

و فرایض را بپا داشته و اسلامش نکو شده و سوره‌ای از قرآن آموخته از خراج (جزیه) معاف شود» (طبری، ۴ / ۲۹)، اما در نهایت به اخذ مجدد جزیه از کلیه نومسلمانان پرداخت که این امر بازتاب بسیار نامطلوبی در میان نومسلمانان داشت، تا آنجا که شورشی ترتیب دادند که «ابوالصیداء» و «ثابت قطنه» مرجئی رهبری آن را برعهده داشتند. شورش نومسلمانان تا سقوط امویان بصورت پراکنده ادامه داشت و در یک دوره نسبتاً طولانی (از ۱۱۵ تا ۱۲۸ هـ.) رهبری ایشان به عهده یکی از موالی به نام «حارث بن سریق» مرجئی مذهب بود و فردی دیگر از موالی به نام «جهم بن صفوان» از شیوخ «مرجئه» نیز در رأس جناح عقیدتی جنبش قرار داشت. جهم که اعتقاد به انحصار خلافت در قریش نداشت، به حرکت مسلحانه معتقد بود (بغدادی، ۲۱۲)، دبیر و قاضی «حارث» بود و سپاهیان او را موعظه می‌کرد.^(۱) نظرات «جهم» و انکس آن صورت از اسلام بود که امیران خراسان در قبال موالی و اهل ذمه از نظر سیاسی و اقتصادی بکار می‌بستند. و هیچ قرینه‌ای از علاقمندی هواداران حارث به مباحثه پیرامون مسأله علی (ع) و عثمان گزارش نشده است، بلکه انگیزه این حرکت کوشش در مطالبه حقوق مساوی برای جماعت تازه گزیده به اسلام و وفای به عهد با اهل ذمه بود. حارث «چنان نمود که اهل ذمت را بدمت وفا کند و از مسلمانان خراج (جزیه) نستاند، و برکس بیداد نکند.» (گردیزی، ۲۵۸) او میدان را از شر استثمارگران بسود طبقات ضعیف و کشاورزان پاک می‌کرد و راه را جهت مسلمان شدن آنان فراهم می‌ساخت، از همین روی اکثر پیروان حارث را کشاورزان فقیر و ضعیفا که از دست اشراف ایرانی قدیم و اشراف عرب رنج فراوان کشیده بودند، تشکیل می‌دادند (الخطیب، ۱۱۹). «حارث» به شدت این نظر امویان را که «مصلحت اسلام از مصلحت دولت جدا نیست و بدست آوردن قدرت در حقیقت یک موفقیت مذهبی است» مورد انتقاد قرار داد و بین منافع حکومت و منافع اسلام فرق قائل شد (پیشین، ۱۲۰).

هرچند پیروان «حارث» پس از قتل وی و «جهم بن صفوان» دچار پراکندگی شدند و اغلب به جنبش «ابومسلم» پیوستند، اما ظاهراً «مرجئه» روابط خوبی با ابومسلم نداشتند، زیرا در منابع از پیکاری که به سال ۱۳۱ هـ. در مرو درگرفت و موجب اعدام دو

تن از برجستگان «مرجئه» توسط ابومسلم گردید، یاد شده است. یکی از اعدام شدگان از طرفداران برجسته جنبش برابری مسلمانان غیرعرب بود (رضازاده، ۱۵۶).
پس از سقوط امویان و از میان رفتن تدریجی مسأله‌ای به نام «نومسلمانان» زمینه‌های لازم برای فعالیت مرجئه نیز رو به کاهش نهاد و حضور ایشان در صحنه‌های فعالیتهای اجتماعی کم رنگتر شد، اما به هر حال نباید سهم قابل توجه ایشان را در انتشار و توسعه دین اسلام در میان پاره‌ای از اهل ذمه نادیده گرفت.

منابع:

- ابن رسته: الاعلاق النفیسه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
ابن سعد: الطبقات الکبری، داربیروت للطباعة والنشر، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م.
اشعری، ابوالحسن: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
اشعری قمی، سعدبن عبدالله: المقالات والفرق، تحقیق دکتر جواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش.
اصفهان‌ی، ابی‌الفرج: کتاب الاغانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
بغدادی، عبدالقاهر: الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
بلخی، ابوبکر: فضائل بلخ، به اهتمام عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش.
پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰ ش.
جعفری، سیدحسین محمد: تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
جعفریان، رسول: مرجئه (تاریخ و اندیشه)، قم، نشر خرم، ۱۳۷۱ ش.
الحمیری، ابوسعید بن نشوان: الحورالعین، تحقیق کمال مصطفی، اعادات طبعه فی طهران، ۱۹۷۲ م.
الخطیب، عبدالله مهدی، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا، ۱۳۵۷ ش.
رضازاده لنگرودی، رضا: برخورد اندیشه‌های سیاسی در اسلام (پژوهشی در مرجئه)، کتاب طوس، مجموعه مقالات، دفتر اول، ۱۳۶۳ ش.
زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، تهران، امیرکبیر،

۱۳۶۷ ش .

شریف ، م . م : تاریخ فلسفه در اسلام ، ترجمه و گردآوری زیر نظر نصرالله بوجواد ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۶۵ ش .

الشهرستانی ، ابوالفتح محمد : الملل والنحل ، تحقیق شیخ احمد فهمی محمد ، بیروت ، دارالسرور ، ۱۳۶۷ هـ - ۱۹۴۸ م .

طبری ، محمد بن جریر : تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری) ، بیروت ، عزالدین ، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م .
عطوان ، حسین : فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی ، ترجمه حمیدرضا شیخی ، مشهد ، آستان قدس ، ۱۳۷۱ ش .

فرای ، ریچارد (گردآورنده) : تاریخ ایران کمبریج (از اسلام تا سلاجقه) ، ج چهارم ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۶۳ ش .

فلوتن ، فان : تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه ، ترجمه سید مرتضی هاشمی حائری ، تهران ، اقبال ، ۱۳۲۵ ش .

گردیزی ، ابوسعید عبدالحی : زین الاخبار (تاریخ گردیزی) ، به اهتمام عبدالحی حبیبی ، تهران ، دنیای کتاب ، ۱۳۶۳ ش .

گلدزهر ، اگناس : درسهایی در باره اسلام ، ترجمه علینقی منزوی ، تهران ، کمانگیر ، ۱۳۵۷ ش .

گیب ، همیلتون : اسلام بررسی تاریخی ، ترجمه منوچهر امیری ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۷ ش .

المقدسی ، ابی عبدالله : احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، لیدن ، بریل ، ۱۹۶۷ م .

مکدر موت ، مارتین : اندیشه‌های کلامی شیخ مفید ، ترجمه احمد آرام ، تهران ، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل ، ۱۳۶۳ ش .

منزوی ، علینقی : مرجیان که بودند و چه می گفتند ، مونیخ ، مجله کاوه ، آذر ، ۱۳۵۴ ش .

النوبختی ، ابی محمد الحسن : فرق الشیعه ، تحقیق السید محمدصادق آل بحر العلوم ، نجف ، المطبعة الحیدریه ، ۱۳۵۵ هـ - ۱۹۳۶ م .

وات ، مونتگمری : فلسفه و کلام اسلامی ، ترجمه ابوالفضل عزتی ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۰ ش .